

## بندگی کی در خور شیران بود

سخن از این است که زشتی‌ها یا زیبایی‌هایی، که میهن ما را در بر گرفته‌اند، برآیند نگرشی هستند که از پندارهای ذهن ما رنگ گرفته‌اند. هیچ اراده‌ای برای بردگان شوربختی و برای آزادگان شادکامی پیش نویس نکرده است. آنچه که بر ما می‌گذرد پیشینیان ما در زیست سرای ما، ایران، نهاده و میزان واژگونی را، برای سنجش زیبایی و زشتی، در دیدگاه ما گنجانده‌اند.

ما هم، به مانند پیشینیان، با کردار زشت یا زیبای خود، کام آیندگان را تلخ یا روزگار آنها را شاد و شیرین می‌سازیم. آفرین و نفرین زندگانی را پُر نمی‌کنند بلکه زندگانی از دانه‌ها، نشانه‌ها و ریزه‌هایی ساختار یافته است که ما، بر پایه‌ی بینش خود، در گاه‌های زمان می‌سپاریم. زیبایی‌هایی که ما در سامان زندگانی نهاده‌ایم شایسته‌ی آفرین و زشتی‌هایی که ما بر جای می‌گذاریم سزاوار نفرین هستند.

درست است، زمینه و راستای اندیشه‌ی ما از آگاهی‌هایی ساختار یافته‌اند که دیگران آنها را به ما آموخته‌اند یا ما آنها را از بر خورد با پدیده‌های هستی برداشت کرده‌ایم. ما همه‌ی آگاهی و آموزش‌های خود را آزمون نکرده‌ایم بلکه بسیاری از آنها را از نادانی پذیرفته‌ایم.

نادانی یا ندانستن شرم آور نیست، دانستی‌های هر کس بُن بسته و نادانستی‌های او بی‌کرانه‌اند، هر کس به نیروی خرد خود، به کمک دانستی‌های خود، می‌تواند در پیرامون نادانستی‌هایی که او نیاز دارد اندیشه کند. ولی پذیرفتن گفتارهای خرد سوز و پندارهای نا آزموده نشان کوتاهنگری و فرومایگی است.

پی آیند کوتاهنگری: نیندیشیدن، فریب خوردن و ندانسته به نادان بودن خود ایمان آوردن است. پذیرفتن حکومت ولایت فقیه نشان روشنی از کوتاهنگری-ی مردم مسلمان و نشان نابخردی و تاریک اندیشی-ی پیشروان اسلامزده در اجتماع ایران است.

برآیند کوتاهنگری-ی مسلمانان حکومتی است پست و ستمکار که از نابخران و تاریک اندیشان این اجتماع پدیدار شده است. پایه‌های این حکومت بر کوتاهنگری و ساده انگاری-ی مردم گذارده شده‌اند. هر آنگاه، که نگرش همگان، از روزنه‌ی تنگ و تاریک اسلام، اندکی فراتر و ژرف تر بگسترد، حکومت اسلامی سرنگون خواهد شد.

پهنه و ژرفای نگرش مردم را پیشروان جامعه می‌کشایند و می‌شکافند. هر اندازه که، آزادی در جامعه‌ای بیشتر باشد، شمار اندیشمندان، پژوهشگران، شک‌ورزان و دگراندیشان بیشتر خواهد شد. هر اندازه که، اندیشه در اجتماع بهتر پروده شود، نگرش مردم ژرفتر و تیزتر خواهد شد.

مردم در جامعه‌ی اسلامی، با پیشروان اسلامزده، از دیدگاه ایمان به هستی می‌نگرند، نگرش آنها حتی به رویه‌ی پدیده‌ای هم برخورد ندارد. در عقیده‌ی اسلامی، چه راستین و چه دروغین، هر چیزی جدا از همه‌ی چیزها، به اراده‌ی الله هستی یافته است، کارکرد و سرشت آن به خواست و اراده‌ی الله می‌باشد.

مسلمانان ویژگی‌های پدیده‌ها را در سرشت و در ساختار آنها نمی‌بینند. آنها شوری را در نمک و شیرینی را در شکر نمی‌شناسند بلکه اگر الله بخواهد به نمک شوری و به شکر شیرینی می‌دهد. یعنی مسلمانان حتی آزادی ندارند که، از راه خرد، پدیده‌ای را، در ورای اوامر الله، آزمون کنند. این است که مسلمانان نگرشی، که از خرد و اندیشه‌ی آنها برخاسته باشد، ندارند، آنها مانند نابینایان به عصا کش نیاز دارند تا در صراط‌المستقیم بمانند.

آرمان مسلمانان را برای آنها تفسیر می‌کنند، و راه، رسیدن به آن آرمان، را هم به آنها امر می‌کنند. مسلمان باید ایمان داشته باشد که او نه می‌تواند آرمانی، به جز آرمدن در جنت، داشته باشد و نه می‌تواند راستی و ناراستی را شناسایی کند. از این روی مسلمانان پیوسته، در بیم و امید، با مویه و لابه در عبادت و طاعت هستند که الله، به کمک شریعتمداران، آنها را بسوی سیزه زار مرگ براند.

مسلمانان با ایمان، میزانی برای سنجش راستی و درستی ندارند، معیار سنجش آنها، دانستن حلال و حرام است، شیوه‌ی شناختن حلال و حرام را هم تنها شریعتمداران می‌دانند. شک و رزی و گستاخی، هر اندازه هم که اندک باشد، برای مسلمانان گناهی است بس بزرگ که کمترین مجازاتش سوختن در آتش جهنم است.

مسلمان ابله نیست ولی او در منجلاب دروغ پروده شده است، خالقش دروغ، خلقتش دروغ، انگیزه‌هایش دروغ، آرمانش دروغ و براین گذار افکار و کردار و رفتارش به دروغ آلوده هستند. این است که ایرانیان مسلمان با هویت

خود بیگانه شده-اند، آنها شریعت اسلام را، به جای فرهنگ ایران، هویت خود پنداشته-اند، در این دام به بردگی-ی شریعتمداران درآمده-اند، از کژپنداری میهن خود را به ایران ستیزان سپرده-اند.

به درستی برای پایدار ساختن مرزهای هر کشوری نیاز به مردمی است، که آنها با آن سرزمین پیوند دارند. مردمی که خود آفریننده-ی فرهنگ و سامان آن کشور هستند. مرمی که از هویت خود در مرزهای آن سرزمین سرفرازند. این سرفرازی به کشورآرایی و به سرگذشت تاریخی و به فرهنگ و پیدایش مرزهای آن سرزمین بستگی دارد.

از این روی نامردمانی، که سرزمین‌های دیگران را به ستم ربوده-اند، نیاز به سرگذشت‌های دروغ دارند تا دزدی و نامردمی‌های خود را پنهان کنند. بسان پسماندگان بیابانگرد که مردم ایران را و بسیار مردمانی دیگر را با شمشیر جهاد سرکوب و خانمان آنها را ویران کرده-اند.

نامردمانی بی خرد با خشمی جانگداز سرزمین مردمانی را به ستم دزدیده-اند که فرهنگ آنها روشنگر راه پیشرفت آزدگان جهان بوده است.

راهزنان جهادگر، که بر کشور ایران حاکم شده-اند، بیشتر از هر ستمکاری نیاز به دروغ دارند. زیرا نه احکام جهادگران، نه دین آنها، نه تاریخ، نه زبان و نه فرهنگ آنها با جهان بینی-ی ایرانیان همخوانی دارد. زمانی مهاجمین بی فرهنگ می توانند بر مردم با فرهنگ ایران حکمرانی کنند که فرهنگ، تاریخ، زبان و دین ایرانیان را زشت و مردم را با هویت خودشان بیگانه سازند.

والیان اسلام، که ۱۴۰۰ سال بر مردم ایران ستم می رانند، آن چنان هویت ایرانی را از او گرفته-اند، که ایرانی نه تنها با کشتار کنندگان نیاکان خود همیاری و همکاری می کند بلکه او از این بردگی و خواری ننگ ندارد.

بیشتر ایرانیان تا آن اندازه در منجلاب دروغ فرو رفته-اند که به بافته-های دروغ می بالند، بافته-هایی که فرهنگ شکومند ایرانیان را به زشتی و پلیدی آلوده می کنند. برخی از آنها، بدون کمترین شرمی، دروغ‌های شاخداری را به نام عرفان ایرانی حتا به نام فرهنگ ایران به نمایش می گذارند.

پیش از آن، که از ژرفای نابخردی در کردار این میهن ستیزان، سخن به گویم، اندکی به چهره-ی پیشتازان عرفان ساز، که در ایران پدیدار شده-اند، اشاره می کنم.

بیشتر سخنانی، که به نام عرفان برجای مانده-اند، در سدهای ششم و هفتم هجری یا دیرتر نوشته شده-اند. این نویسندگان با شگفتی از کسانی نامبرده-اند که در سدهای سوم تا پنجم هجری زیست داشته-اند. یعنی سرگذشت یا گزارشی که کم و بیش ۲۰۰ سال دیرتر از پیدایش و درگذشت یا کشتار آن عارفان، بافته شده است.

دلباختگان عرفان ساز به آنگونه، از کرامات و معجزات و شگفتی-های عارفان نخستین، سخن رانده-اند، که می توان برداشت کرد، این دلباختگان، شعبده بازان یا جادوگران شارلاتان را عارف پنداشته-اند. زیرا شگفتی-هایی که از این عارفان گزارش شده-اند، بیشتر به هذیان مانندند و با راستی و به ویژه با فرهنگ و بینش ایرانی پیوندی ندارند.

عرفانی که، پیشتازان آن فریدالدین عطار نیشابوری و جلالالدین مولوی بلخی بوده-اند، در سدهای ششم و هفتم هجری نگاشته شده است. با وجودی، که این عرفان هم به زهر اسلامی آلوده است، می توان، در سروده-های این اندیشمندان، رد پای از فرهنگ ایران را پیدا کرد.

از برآیند این ردیابی، در پیوند با نشانه-هایی که در بندها-ها بر جای مانده-اند و شکافتن هسته-ی واژه-ها، می توان به بینش ایرانیان در هزاره-های دور پی برد. سروده-های این سخنوران، بدون ردیابی و پژوهش در ریشه-های این عرفان، تنها ارزش پند و اندرزهای آرامبخش دارند.

گوهرهایی که از فرهنگ ایران، ناشناخته و ناخواسته، در سرود-های عرفانی آمیخته شده-اند، به تنهایی ارزش-های فرهنگ ایران را نمایان نمی کنند و به ویژه آنها مداوا کننده-ی دردهای هزار ساله-ی ایرانیان نیستند.

نگرش "منطق الطیر" عطار را، حافظ، با این سروده ارزیابی کرده است:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر

به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نبست

نمونه‌هایی را، که بسیار پیشرفته‌تر از عارفان کهن ایران هستند، می‌توان در همین دوران دید و نگرش آنها را ارزیابی کرد. این عارفان مرتاضان یا خداگونه‌هایی هستند که آنها را، با پشتیبانی‌ی رسانه‌های اروپا و آمریکا، از هند به کشورهای آزاد وارد می‌کنند. این کسان، که بیشتر از سوی سازمانهای مغزشویی انگلیس برگزیده شده‌اند، می‌توانند در اندک زمانی مریدان بسیاری را با سخن به سوی خود بکشند و با سود هنگفتی در سماء به پرواز درآیند. نمونه‌ی سرشناس این خدا شده‌ها "بگوان هندی" Bhagwan است که همین سی سال پیش آوازه‌ی بلند او هزاران مرید را (سرخ جامگان) دیوانه‌ی خود کرده بود. مریدان، که بیشتر جوان بودند، برای این "خداوندگان" برده وار دلار فراهم می‌کردند. او در کاخ‌های باشکوهی در کالیفرنیا با فرشتگان زمینی شاهانه زندگی می‌کرد.

مریدان او چندین ساعت زیر آفتاب سوزان می‌ایستادند که "بگوان" با یکی از ده‌ها (Rolls-Royce) خود (گران‌ترین خودرو جهان) از جلوی آنها بگذرد. یکی از یافته‌های او، که مریدان با شگفتی شنیده بودند، این است که: روزی روح بگوان از پیکرش بیرون می‌خزید و در بالای درخت می‌نشیند، ولی تن او پایین درخت می‌ماند.

بیشتر مریدان در اروپا برای او به گردآوری‌ی پول دست می‌برده‌اند یا آنها در کشتزارهای او، با کار کردن و سکس ورزیدن، روح خود را از پلیدی‌ها (یعنی آگاهی و دانش) پالایش می‌داده‌اند. (کار و سکس همگانی دو عبادت از سه عبادت مریدان شمرده می‌شده است، عبادت سوم آنها نیروی نیندیشیدن است که برای رسیدن به این نیرو باید سالهای سال کار کرد و ریاضت کشید).

بهرتر است سرگذشت او را در اینترنت بخوانید. (او از عارفان ما راستکارتر و با هوش‌تر بوده است)

به هر روی عارفان نخستین ایرانی هم نه بهتر و نه شگفت آور تر از این خداگونه "بگوان" بوده‌اند، که سرانجام او، در دادگاه خداباوران، همه‌ی گفتار خود را پوچ و دروغ و خود را تبهکار می‌نامد.

از شگفتی‌های شعبده بازانی، که من آنها را عرفان سازان نخستین خواندم، داستان‌های بی شماری یافته‌اند. این داستان‌ها به آن اندازه دروغ هستند که انسان به وجود این کسان شک می‌برد. ولی برخی از آنها مانند حلاج به راستی وجود داشته‌اند زیرا جان او را، آشگارا، با روش اسلامی گرفته‌اند، نامسلمانان و مسلمانان هم از این انسان ستیزی، که رنج آورترین روش جانستایی است، گزارش داده‌اند. در زبان فارسی واژه‌ای برای این روش، انسان کشی، وجود ندارد.

جای آن دارد که اندکی به برخی از این دروغبافی‌ها اشاره کنم به امید آن که میهن پرورانی راستکار اندکی ببیندیشند و از گسترش این همه دروغ، به نام فرهنگ ایران، پیشگیر کنند.

شاید چندان شرم آور نباشد که ایران ستیزان مسلمان برای کسانی مانند "ابوالحسن خرقانی" دروغ بیاوند و قدرت الله را در گزاره گویی‌های خود به نمایندند. ولی بسیار شرم آور است: ایرانیان، که سرکوب جهادگران الله شده‌اند، این دروغ‌ها را به فرهنگ و عرفان ایرانی پیوند بزنند.

نمونه‌ای از یافته‌های دروغ، که آنها را دوستان نادان یا دشمنان کینه توز به خورد ایرانیان می‌دهند، سخنانی هستند که با نیوشیدن آنها ایرانیان بیشتر با فرهنگ خودشان بیگانه می‌شوند.

<< درباره ملاقات شیخ ابوالحسن خرقانی، عارف، با پورسینا، اندیشمند و پزشک مشهور، داستانهایی در کتابها آورده اند.

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری درباره ملاقات شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ الرئیس بوعلی سینا چنین نوشته است: «نقل است که بوعلی سینا به آوازه شیخ عزم خرقان کرد چون به وثاق شیخ آمد شیخ به هیزم رفته بود. پرسید که شیخ کجاست؟

زنش گفت: آن زندیق کذاب را چه کنی؟ همچنین بسیار جفا گفت، شیخ را که زنش منکر او بودی حالش چه بودی! بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند، شیخ را دید که همی آمد و خرواری درمنه بر شیرینی نهاده، بوعلی از دست برفت گفت: شیخا این چه حالتست؟ گفت: آری تا ما بار چنان "ماده" گرگی نکشیم "یعنی زن" شیرینی بار ما نکشد.

پس بوثق باز آمد. بوعلی بنشست و سخن آغاز کرد و بسی گفت. شیخ پاره ای گل در آب کرده بود تا دیواری عمارت کند، دلش بگرفت برخاست و گفت: مرا معذور دار که این دیوار را عمارت میباید کرد و بر سر دیوار شد ناگاه تبر از دستش بیفتاد بوعلی برخاست تا آن تبر بدستش باز دهد پیش از آنکه بوعلی آنجا رسید آن تبر برخاست و بدست شیخ باز شد. بوعلی یکبارگی اینجا از دست برفت و تصدیقی عظیم بدین حدیثش پدید آمد تا بعد از آن طریقت به فلسفه

کشید. >>>

این دروغ و دروغ‌های فراوانی دیگر در پیوند زیر یافت می‌شوند (که ارزش خواندن ندارند)

<http://www.erfanabad.org/fa/modules/news/article.php?storyid=163>

نگرش فرید الدین عطار\*\* در سروده-هایش بسیار روشن است، او اندیشمندی بسیار تیزهوش، باریک بین و زیرک بوده است. در سروده-های او، گوهرهای پُر ارزشی نهاده شده-اند، گمان نمی‌رود، کسی با پهنه-ی دیدگاه عطار، به یاقه گویی پرداخته باشد.

مگر پورسینا رادیو داشته که آوازه-ی شیخ را بشنود، چرا او در کتابهای خودش نامی از این عارف نبرده است؟ اگر پورسینا تا این اندازه نادان می‌بود، که به سوی این چرندیات کشیده شود، بی‌گمان او برای مداوای بیماران دعا می‌نوشت نه دارو می‌ساخت.

کافرهای فرنگ بوده-اند که به ارزش کتابهای پورسینا پی برده و دانش او را ستوده-اند. مسلمانان که هنوز هم کتابهای او را نخوانده-اند. چون گفتار او کفرآمیزند و مسلمانان نه تاب شنیدن آنها را و نه هوش شناختن آنها را دارند.

فلسفه: سامان پندارهای برآمده از اندیشه-ی خردمندان است نه ایمان آوردن به عقیده-ی فرمایگان.

اگر از این داستان، که دستکم ۲۰۰ سال دیرتر از خرقانی بافته شده است، بپذیریم، که پورسینا پس از دیدن خرقانی به فلسفه کشیده شده است، پس باید بپرسیم: چرا خود خرقانی، یا یک تن از این عارفان، فیلسوف نشده است. اگر بتوان پرواز، روح شعبده بازان، را به سماء و عقیده-های بی پایه-ی ایدآلیست-ها را فلسفه نامید، نام سرزمین هند با چندین میلیون خداگونه فیلسوفستان می‌بود.

ابوالحسن خرقانی کسی که، با سخن پردازی، از او روح الله ساخته-اند، به دروغ پورسینا و سلطان محمود را به زیارتش آورده-اند، کسی که او نتوانسته است زن خودش رام کند، چگونه می‌تواند شیری را خر کند. خر را آدمها برای پارکشی پروده-اند، خر به زور ترکه به ناتوانی-ی خود ایمان آورده است، این است که آدمها از توانایی-ی او سود می‌برند.

شیر از جانوران آزاده است. مردمان، که خود در زنجیر ایمان گرفتارند، این جانوران را وحشی می‌نامند. شیر هرگز، مانند مسلمانان، به بندگی ایمان نمی‌آورد(رام نمی‌شود). شیر از هیچ رسولی و از هیچ حکمی، به جز خواسته و شناخت خودش، پیروی نمی‌کند، شیر آزاده-ای است، که ننگ ولایت فقیه را نمی‌پذیرد.

پیروان مذهب-ها، که از بنده بودن خود شرم دارند، به آزاده بودن جانوران رشک می‌برند، آنها نمی‌توانند خرد خود را، از بندهای ایمان، رها سازند؛ از این روی آرزو دارند که شیر هم مانند آنها بردگی را بپذیرد تا مانند خر دُر مونه-ی آنها را بکشد.

فرهنگ ایرانیان فرهنگ آزادگی است، بینشی است که در آن هر کس آزاد، از پدیده-های هستی، زاییده شده است. خرد و دانش او گام به گام، روز به روز، سال به سال ورزیده تر و گسترده تر می‌شود. او نادان و ناتوان و مخلوق الله جبار و مکار نیست. هنوز در بن نهاد ایرانی، که در سرزمین خودش زندانی شده، سرشت آزادگی خاکستر نشده است. بشنوید از مردو:

**گر چه در بندِ خران ایران بود**

**بندگی کی در خور شیران بود**

از این گذشته اگر شیخی، بدین هیاهو، آوازه-ای داشته باشد، بی‌گمان مریدان بسیاری هم دارد که بار او را بکشند و دیوار او را بسازند، چنین شیخی نیازی ندارد که شیری را برای پارکشی خر کند. با این وجود گمان نمی‌برم که حتا عارف پرستان هم تا این اندازه کوتاه خرد باشند که این گونه دروغ‌ها را باور کنند.

پرسش این است پس چرا این دروغ-ها را بدین گستردگی پخش می‌کنند؟

پاسخ این است: تا دروغ‌های اسلامی راست جلوه کنند، هر چند که گذشته و فرهنگ ایران را زشت تر و پست تر رنگ کنند، زشتی‌ها و پسماندگی‌های اسلام کم رنگ‌تر جلوه می‌کنند. مردمانی، که در بردگی پروده شده‌اند، در بندهای ایمان گرفتارند، آنها ناخودآگاه گمان می‌برند و می‌پذیرند که اسلام پیشرفته‌تر از فرهنگ ایران بوده است و ننگ ولایت فقیه را بر خود آسان می‌گیرند.

سخن به درازا کشید و از پرداختن به دروغ‌های عرفانی دور ماندم، در آینده‌ی نزدیک به آنها می‌پردازم.

---

(\*\*) از چند بند زیر به آسانی می‌توان سوی نگرش عطار را شناخت:

ما ره ز قبله سوی خرابات می‌کنیم

و ندر قمارخانه مناجات می‌کنیم

دردی کشیم، تا که نباشیم مرد دین

با اهل دین به کفر مباحات می‌کنیم

طاماتیان ز دُردی ما، توبه می‌کنند

ما بی نفاق، توبه ز طامات می‌کنیم

\*\*

مسلمانان من آن گبرم که دین را خوار می‌دارم

مسلمانم همی خوانند و من ز نار می‌دارم

طریق صوفیان ورزم، ولیکن از صفا دورم

صفا کی باشدم، چون من، سر خمار می‌دارم

بیستم خانقه را در، در میخانه بگشودم

ز می من فخر می‌گیرم، ز مسجد عار می‌دارم

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

[MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)